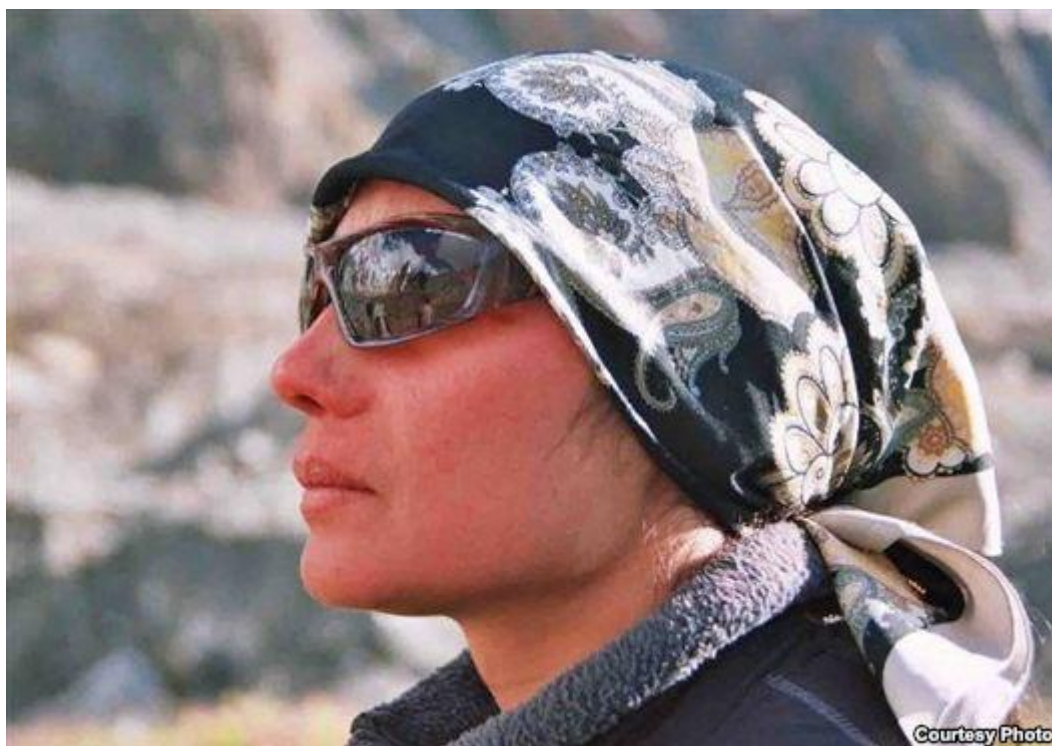


لیلا اسفندیاری؛ از باتوم بسیجی ها تا یخچال های هیمالیا



مهدی رستم پور

از روز جمعه ۳۱ تیر، پیکر لیلا اسفندیاری در ارتفاعات هیمالیا و بین شکاف های یخی آرام گرفته است. زنی که صعودهای زمستانی اش از مسیرهای مختلف به دماوند و صعودش از دیواره علم کوه، فقط گام های نخست او در بلندپروازی های بی نظیرش در این رشته ورزشی بود.

اولین زن ایرانی بود که «نانگاپاربات ۸۱۲۶ متری» به عنوان دومین قله دشوار جهان را فتح کرد و در همان صعود، سرپرست گروهی بود که تمام اعضایش مردان زبده کوهنوردی ایران بودند.

باز به عنوان اولین زن ایرانی به انتهای غار پراو در کرمانشاه رسید و صعودش به یخچال دره یخار نیز موفقیت آمیز بود.

برایش غار و صخره و کوه و یخچال تفاوتی نداشتند. قصد داشت پیمایش عمیق ترین غار دنیا در سوچی روسیه را داشت اما پلیس روسیه به ایرانی ها اجازه نمی داد وارد آبخازیا شوند.

در صعود به قله «کی دو» هم تا آستانه موفقیت کامل پیش رفت. قله هشت هزار متری گاشربروم ۲ آخرین نقطه ای بود که او بر آن گام گذاشت. جایی که حتی زبده ترین کوهنوردان جهان، برای برداشتن هر قدم باید پنج بار نفس بکشند.

عبدالعظیم برهنی از کوهنوردان تیم ملی ایران، مقصر اصلی این اتفاق تلخ را کارگر ارتفاع بالای لیلا می داند و می گوید: «کارگر ارتفاع بالای لیلا هیچ کمکی به او نمی کرد؛ به نحوی که وقتی من برای لیلا چای آماده کردم، کارگرش حتی در کنار چادر هم نبود، چه برسد به این که در موقع لازم بتواند به لیلا اسفندیاری کمک کند.»

لیلا دیسک کمر داشت و جراحی هم کرد. گویا ریسک این عمل به قدری بالا بوده که خطر فلج شدن را هم در پی داشته اما لیلا با تمام مصائب مالی که او را در تنگنا قرار داده بود؛ نه تنها بر این عارضه غلبه می کند، بلکه ارتفاعات هیمالیا را هم زیر پا می گذارد.

سیمای لیلا؛ آن روی دیگر

لیلا اسفندیاری و ماجراهای حیرت انگیز صعودهای انفرادی اش به مرتفع ترین قله جهان؛ فقط زمانی بر سر زبان ها افتاد که در بام جهان لغزیده و پایین افتاده بود.

همان جا که وصیت کرده بود اگر افتادم، بگذارید بمانم. می خواهم «بام جهان» آرامگاه ابدی ام باشد.

زنی که به خاطر انجام یک مصاحبه بدون روسری، محبوبیتی نزد مقامات ورزش ایران و فدراسیون کوهنوردی نداشت. آن ها که موفقیت های بین المللی ورزشکاران ایرانی را مصادره می کنند، در تمام این سال ها رغبتی به پوشش اخبار بانوی بی نظیر کوهنوردی ایران نداشتند.

جستجویی در خبرگزاری های دولتی و آرشیو و سایت فدراسیون کوهنوردی جمهوری اسلامی ایران، گواه این موضوع است.

جایی که حتی خبر صعودهای تفریحی و دسته جمعی به «اشترانکوه» نیز شرح داده شده اما درباره تنهایی لیلا ایران در کمپ ۲K و در میان تیم های مجهز کوهنوردی اتریش، ایتالیا، آمریکا و کره جنوبی، چیزی نوشته نشده است!

لیلا اسفندیاری، خواهر کوچکتر لیلا و صندوقچه اسرار زندگی اعجوبه ای است که از شعار دادن بیزار بود اما یک شعار را همیشه زمزمه می کرد: «زن ایرانی می تواند.»

حالا از لیلا اسفندیاری به عنوان یکی از چهره های ماندگار تاریخ ورزش ایران یاد می شود. اما لیلا از رازهای سر به مهری سخن می گوید که ابعاد تازه ای از شخصیت چند وجهی این قهرمانی ملی را نمایان می کند.

این گفت و گو در منزل لیلا اسفندیاری در دانمارک و ۳ روز پس از درگذشت لیلا اسفندیاری انجام شده است.

در شرایطی که به خاطر تاثیر شدید؛ لیلا وضعیت روحی مساعدی نداشت و در امتداد صحبت درباره زندگی مشقت بار خواهرش، بی قفه و بی اختیار اشک می ریخت.

لیلا ابتدا فیلمی پخش نشده از تلاش لیلا برای صعود به «کی دو» را به نمایش گذاشت. همچنین چند مصاحبه ویدئویی با لیلا و بیان دیدگاه های او از زبان خودش، تاییدیه ای است بر اظهارات لیلا که در ادامه آمده است.

زن تنهای ایرانی در پاکستان، جایی که تیم های اروپایی، آمریکایی و آسیایی با تجهیزات و تدارکات کامل آمده اند؛ دوربین را به روی گام های نخستش بر ارتفاعات کی دو گرفته و نفس نفس زنان می گوید: «وقتی که شروع کردم کوله پشتی نداشتم. کفش و کیف کوهنوردی را قرض می گرفتم و لباس کوهنوردی را از تاناکورا (اجناس بنگل و دست چنم) خریدم.»

«گاهی که از صعودهایم برمی گشتم پول کافی برای تردد نداشتم و خیلی وقت ها پس از صعود، نمی توانستم یک فنجان چایی بخرم. اما نخواستم متوقف شوم. حالا من اینجا هستم. زیرا زن ایرانی می تواند.»

لیلا دو سال قبل هم به نشریه شیرزنان گفته بود: «وقتی برای دانشگاه انتخاب رشته می کردم، پرستاری یا وکالت را دوست داشتم. اما پدرم نگذاشت. گفت میکروبیولوژی خوب است چون می روی آزمایشگاه و کسی با تو کاری ندارد! اما برای وکالت باید خیلی الپره باشی.»

الیه حبیبی از او پرسیده بود: «الپره یعنی چی؟» و او در پاسخ گفته بود: «یعنی خیلی پررو!»

خاتم لیلا اسفندیاری، از انعکاس گسترده این خبر در رسانه ها مشهود است که حالا بسیاری از مردم، از زندگی لیلا در ارتفاعات آگاه شده اند. از زندگی زمینی لیلا اما اطلاعات چندانی در دست نیست.

لیلا/سفن‌دیاری: ما خانواده ای پر جمعیت بودیم. او ۱۳ سال از من بزرگتر است و اولین خاطراتی که از او دارم، عشق او به درس و مطالعه زیر نور شمع بود. روحیات خانواده ما به شدت سنتی بود.

دختران خانواده، تمایلی به پذیرفتن این سختگیری های افراطی نداشتند اما از مقابله با آن نیز عاجز بودند.

لیلا همان طور که خودش هم گفته است؛ ناگزیر به تحصیل در رشته میکروبیولوژی شد. من و مادرم نیز همراه با او راهی شمال ایران شدیم که محل تحصیلش بود.

با سماجت درسش را می خواند اما هیچ فرصت و امکانی را برای نقاشی هدر نمی داد. از روی مقوا گرفته تا حتی کوزه های گلی.

مثلاً روی یکی از همان مقوا که در دوران دبستان برای درست کردن روزنامه دیواری استفاده می کردیم، کوسه ای را با مداد سیاه کشیده بود که آدم ها احاطه اش کرده اند و با نیزه دارند جانش را می گیرند.

چگونه ناگهان شیفته طبیعت و کوهنوردی شد؟

او در شمال، ساعت ها از زیر شیروانی خانه مان به کوه و دریا زل می زد. گویی داشت مسیر آینده اش را توی ذهن مکاشفه گرش ترسیم می کرد.

ارتباط او با طبیعت، کلیشه ای نبود. ارتباطی به شدت درونی و غیر قابل توصیف بود. گرچه از محدود جلوه های بیرونی اش می توانم به علاقه وافر او به فیلم رقصنده با گرگ ها اشاره کنم. یا مثلاً ساختن اجسامی که با اشک شمع ها شکل می گرفتند.

یا این که هیچ وقت احساس نمی کرد باید با طبیعت مبارزه کند و بر آن غلبه کند. ارتباطش با کوه و کمر همیشه بر پایه احترام متقابل بود. همیشه می گفت باید ببینم آیا این کوه، اجازه می دهد صعودش کنم یا نه.

وقتی که تحصیلاتش تمام شد برگشتیم گوهردشت. یک روز با وانت آمد و شمع های گریانش را با دقت بسته بندی کرد و رفت که زندگی مستقل خود را آغاز کند.

استقلالی که خانواده ام بهای سنگینی برایش مقرر کردند. بی آن که کوچکترین خطایی از او سر زده باشد، از دیدن من و حضور در جمع خانواده محروم شد. لیلا اما مخفیانه می آمد و به من سر می زد.

آخرین دیدار حضوری مان در سال ۲۰۰۰ و در فرودگاه بود که من برای همیشه از ایران خارج شدم.

او در اتاقکی ۶ متری زندگی می کرد. بدون حمام و آشپزخانه و امکانات اولیه زندگی. کوهنوردی را هم همین طور شروع کرد. با هیچ شروع کرد. بگانه سرمایه اش فقط اراده ای بی مانند بود که نمی شد اندازه گیری اش کرد.

او یکی از بهترین کوهنوردان جهان بود. در حالی که میزان تمرینات و سابقه کوهنوردی فنی اش بسیار کمتر از حدود معمول برای هیمالیانوردان است. این عجیب نیست؟

شاید این اظهاراتم خانواده ام را برنجانند اما واقعیت های زندگی یک قهرمان ملی را نمی شود از مردمی که دوستش دارند پنهان کرد.

این حقیقت محض است که او فقط به خاطر حفظ هویت فردی و انسانی اش از آغوش خانواده طرد شد.

امروز همه لیلا - لیلا می کنند اما او از اعماق فقر و نداری تا بام جهان را تنهایی و با پای پیاده طی کرد.

او خانه اش را فروخت تا هزینه های صعود به گورستان مشهورترین کوهنوردان جهان یعنی گاشربروم را تامین کند.

همیشه پای تلفن التماسش می کردم که نرود اما او هدفش را می شناخت. می دانست به کجا قرار است برسد. لیلا فقط زمانی آرام گرفت که چند ساعت قبلش، از مرزهای جاودانگی عبور کرده بود.

پنج صبح بیدار می شد. از خانه می زد بیرون و خودش را می رساند به ارتفاعات نزدیک محل زندگی اش. سپس به سرعت راهی بیمارستان محل کارش می شد. تا غروب کار می کرد و پس از آن هم تمرینات بدنسازی.

با وجودی که صداوسیما و رسانه های دولتی علاقه زیادی به انعکاس موفقیت زنان ورزشکار ایرانی دارند، اما در تمام این سال ها غیر از چند مورد گذرا، علاقه ای به مطرح کردن نام لیلا نداشتند. شما علت این موضوع را در چه می بینید؟

او یک مصاحبه ای هنگام صعود به ۲K انجام داده بود. و مسئولان ورزش به جای این که به موفقیتش بپردازند و هیمالیا نوردی یک دختر ایرانی را ستایش کنند، او را ملامت کردند که چرا روسری بر سر نداشته!

در ماجرای درگذشت سامان نعمتی در راه صعود به قله نانگاپاربات نیز خیلی لیلا را تحت فشارهای روحی قرار دادند. در حالی که او تمام تلاشش را برای منصرف کردن مرحوم نعمتی برای بازگشت به پایین انجام داده بود.

آن مسئولان حالا باید به این سوال پاسخ بدهند که در فقدان لیلا، چقدر خودشان را مقصر قلمداد کرده اند!

این همه کانون و هیات و انجمن کوهنوردی، صخره نوردی و غارنوردی دولتی هست در ایران. وقتی لیلا خانه اش را فروخت و ناگزیر، از محل کارش استعفا داد هیچ کدامشان هیچ حمایتی از لیلا نکردند.

حالا خیلی مضحک است که حکومت و دستگاه تبلیغاتی صداوسیما بخواهند نام لیلا را مصادره کنند.

نکته بعدی، حضور کامل لیلا در تظاهرات خیابانی پس از انتخابات ریاست جمهوری در ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ بود. او در تمام روزهایی که مردم کشورمان در خیابان ها جان می دادند، پا به پای آن ها بود.

هدف او از مشارکت در اعتراضات خیابانی چه بود؟

لیلا پایه پای مردم فریاد آزادی خواهی را سر می داد. او همواره مدافع سرسخت حقوق پایمال شده زنان ایرانی بود و هرگز این گفتمان مسلط در جمهوری اسلامی را نپذیرفت که زن جنس دوم است.

هر بار که تظاهراتی در ایران سر می گرفت به شدت نگرانش می شدم و به سختی موفق می شدم پیدایش کنم و جویای وضعیتش شوم.

روزی که ندا آقا سلطان را کشتند، طبق معمول او نیز در خیابان بود. وقتی توانستم شماره اش را بگیرم نفس نفس زنان گفت تو چرا خانه هستی؟ رفته ای اروپا که بنشیننی توی خانه؟ مگر آن جا ایرانی ها تظاهرات ندارند؟

به گفت وگو با من ادامه نداد. می گفت ما که در خارج هستیم، از این طریق می توانیم صدای مردم ایران باشیم و نباید دریغ کنیم.

در یکی دیگر از تظاهرات ها وقتی پس از چندساعت تلاش موق شدم صدایش را بشنوم، متوجه شدم که به شدت آسیب دیده است. ضربات باتوم بسیجی ها روی پیکر نازنین، پاک و بی گناه خواهرم فرود آمده بود.

با گریه به او گفتم تو یک قهرمان ورزشی هستی. تو از طریق افتخارات بین المللی ات می توانی صدای مردم ایران باشی و نباید جانت را در خیابان ها به خطر بیندازی.

اما او به من گفت؛ خون من از خون بقیه هموطنانم رنگین تر نیست. گفت روزی خواهد رسید که همه ما زنان ایرانی آزاد خواهیم شد.